

فلسفه و تجدد

تألیف

دکتر کریم مجتهدی

(استاد فلسفه دانشگاه تهران)



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران : ۱۳۸۵

مجتهدی، کریم، ۱۳۰۹ -

فلسفه و تجدد / تألیف کریم مجتهدی. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.

ISBN 964 - 00 - 1024 - 3

۳۳۲ ص.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه.

۱. فلسفه. ۲. تجدد. الف. عنوان.

۱۰۰

۲۷ م ۲ ف / B ۹۹

کتابخانه ملی ایران

۳۹۱۲۳ - ۸۴ م

ISBN 964-00-1024-3



9 789640 010242



فلسفه و تجدد

تألیف: دکتر کریم مجتهدی

چاپ اول: ۱۳۸۵

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۳ - ۱۰۲۴ - ۰۰ - ۹۶۴ ISBN 964 - 00 - 1024 - 3

موسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال

WWW.AMIR-KABIR.COM

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	مقدمه
۱۵	ملاحظات در اوصاف تفکر در عصر روشنگری
۳۵	بیل و فونتنل (از اسلاف مستقیم عصر روشنگری در فرانسه)
۵۱	روشنگری و دایرةالمعارف نویسی
۶۵	تلخیص گفتار تمهیدی دالامبر برای دایرةالمعارف بزرگ فرانسه
۱۰۵	مفهوم فلسفه در دایرةالمعارف بزرگ فرانسه
۱۲۱	ولتر مظهر عصر روشنگری در فرانسه
۱۳۹	نامه‌های فلسفی - انگلیسی ولتر
۱۶۹	شهرت تاریخی ولتر در ایران
۱۹۳	ژان ژاک روسو
۲۲۳	مفهوم نامتناهی
۲۵۱	فاهمه و عقل در سنت فکری کانت
۲۵۹	روش استعلایی و استدلال جدلی الطرفین در فلسفه کانت
۲۷۱	فلسفه کانت در ایران
۲۷۷	روشنگری چیست؟
۲۹۹	چند نکته نهایی در حاشیه بحثها

۳۰۱	۱. قدیم و جدید
۳۰۴	۲. زمان بطئ و زمان سریع
۳۰۷	۳. استعمال کلمات خارجی و روش سوفسطایی
۳۱۲	۴. استقلال ذهن
۳۱۹	۵. مقام فلسفه در تفاهم ملل
۳۲۵	نمایه

www.ketab.ir

مقدمه

عنوان «فلسفه و تجدد» را می‌توان به انحای مختلف فهم و تفسیر کرد؛ حرف ربط «و» میان این دو مفهوم، شاید به جای اینکه سبب پیوند آنها شود، از لحاظی مبین جدایی و غیریت میان آنها باشد. اگر بتوان بفرض فلسفه را به نحوی مستقل از زمان و فارغ از حرکت و تغییر دانست و به نوعی «حکمت خالده»^۱ سرمدی قایل شد، در عوض مفهوم تجدد را - در ضمن اینکه دایره شمول آن بسیار وسیع‌تر از فلسفه است - بناچار باید متضمن نوعی صیرورت و تصرّم محض به حساب آورد که دلالت بر جایگزینی حالتی به حالت دیگر دارد، بدون اینکه ضرورتاً حالت اول کاملاً منهدم شده باشد. در هر صورت با اینکه جدید بالفعل، هنوز «قدیم» را در بطن خود دارد، ولی خواه ناخواه مقایسه آن دو و مسئله تشخیص ضوابط ارزش هر یک مطرح می‌شود، به طوری که اگر در این تغییر و تبدل، احساس رهایی از فرسودگی و یافتن حیاتی نو دست دهد، موجب خشنودی می‌شود و اگر برعکس وقوف به باطل شدن ارزشهای معتبر گذشته و به هدر رفتن آنها در میان باشد، موجب حسرت می‌گردد. به هر ترتیب در هر دو مورد گویی ما با نظام ارزشی خاصی روبه‌رو هستیم و هر بار باید معنا و اعتبار گذشته را از نو بسنجیم و از نو در مورد آن قضاوت کنیم.

از طرف دیگر به نظر می‌رسد که تأمل و تفکر درباره «تجدد» و تعریف احتمالی آن شاید

1. Sophia Perenis.

مشکل‌تر و پیچیده‌تر از تفحص در مورد فلسفه باشد. تجدد، بیانی از حرکت جوهری است که شرط هر نوع حیات مادی و معنوی محسوب می‌شود و مسلماً فلسفه نیز از تأثیر گذر زمان مصون نمی‌ماند و بدون حرکت، حیات واقعی خود را از دست می‌دهد و به رکود می‌گراید که از نشانه‌های بارز آن تکرار امور مکرر و ترس از ناشناخته‌ها، خاصه از هر آنچه «جدید» است و همچنین غفلت از امکانات بالقوه موجود، به نحوی که گویی تصور هر نوع آینده برای آن از ذهن محو شده است. در سیر تحولی افکار و مراحل تکوینی آنها، عملاً پیدایش هر مکتب و نحله جدیدی، به نحوی تجدد نظری است در کل آنچه قبلاً بوده و با نقد و بررسی دقیق امتیازات و آفات احتمالی تفکر رایج گذشته، می‌توان ضمن اعلام انجام آن، باز بر همان اساس، آغاز تفکر جدیدی را نیز بشارت داد.

بدین ترتیب اگر از لحاظ تاریخی به فلسفه نگاه کنیم، دیگر الزاماً «تجدد» یا «واو» ربط در کنار فلسفه قرار نمی‌گیرد بلکه آن دو بر هم منطبق و در هم ادغام می‌شوند؛ به دیگر سخن، تجدد مقوم ذات فلسفه و ضامن استمرار حیات آن می‌گردد. البته حیات در هر صورت فعل و کوششی است همه‌جانبه در جهت بقای خود و این نیز حاصل نمی‌شود مگر با حفظ توحید مساعی اجزا. از این لحاظ فلسفه باید از ریشه بروید و از گذشته خود تغذیه نماید و سلامت خود را از این رهگذر کسب کند، هرچند که رشد طبیعی آن بناچار در جهت مخالف گذشته باشد و روی به سوی آینده داشته و از این رهگذر امکان رشد یافته باشد.

البته در سنتهای تاریخ‌نویسی غربی که در دوره اخیر عمومیت بیشتری پیدا کرده و مورد استفاده اکثر مورخان قرار گرفته است، به تقسیم‌بندی دوره‌های مختلف تحول تاریخی توجه زیادی شده است و با اینکه هر نوع تقسیم‌بندی از این لحاظ بناچار جنبه قراردادی دارد، ولی مورخان برای هریک از دوره‌ها به ضوابط و مشخصات معینی قایل شده‌اند و صرف‌نظر از دوره ماقبل تاریخ، حدود چهار دوره اصلی، یعنی باستان و قرون وسطا و عصر جدید و عصر معاصر را تعیین کرده‌اند.

در عصر جدید کل تحولات، اعم از سیاسی و نظامی و یا دینی و فرهنگی و یا رشته‌های تخصصی چون طب و یا معماری و یا حتی رسوم و عادات اقوام و غیره... براساس همین مقاطع و در چارچوب آنها مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد. با توجه به این مطلب، عنوان «فلسفه و تجدد» در اینجا می‌تواند به منزله بررسی وضع فلسفه در دوره‌ای باشد که در جهان غرب، تحت

عنوان عصر جدید دانسته می‌شود. در این نوشته، ما بیشتر به عصر روشنگری قرن هیجدهم نظر داشته‌ایم که در آن «تجدد» نه فقط حالت انحصاری به خود گرفته بلکه متجددان و منوالفکران سرشناس و مؤثر نیز خود را صرفاً فیلسوف نامیده‌اند و آن دوره به دوره فلاسفه شهرت یافته است، با اینکه در واقع، نظر بیشتر به علوم جدید و پیشرفت صنعتی و سیاست مبتنی بر تسامح و نظام جمهوری و آزادی فردی معطوف بوده و سرسختانه با نظام‌های استبدادی و قدرت کلیسای رومی و هر آنچه ظاهراً مانع از روشنگری بوده، مخالفت و مبارزه می‌شده است. البته در این شرایط واقعاً معلوم نیست که فلسفه، الزاماً فلسفه بوده باشد، بلکه به نظر می‌رسد که از رهگذر آن، معنای خاصی لحاظ می‌شده که بیشتر کاربرد شعاری و تبلیغی داشته است و روی هم رفته احتمالاً فلسفه به نحوی صرفاً وسیله بوده است تا واقعاً هدف. اگرچه در آن عصر فلسفه کنیزک کلام تلقی نمی‌شده و حتی بشدت با این نظر به دشمنی می‌پرداخته‌اند، ولی مسلماً این بار نیز به نوعی دیگر و شاید حتی به نحو انحصاری‌تر در خدمت سیاست جدید خاص عصر روشنگری در فعالیت بوده است. به همین دلیل، احتمالاً عنوان اصلی این کتاب – همان طوری که خوانندگان در ضمن مطالعه متوجه خواهند شد – می‌بایستی «فلسفه و عصر روشنگری» باشد و یا حتی با توضیح بیشتر «فلسفه و تجدد»، به نحوی که در عصر روشنگری رایج بوده است. به نظر می‌رسد که در آن عصر، به طور کلی تجدد در درجه اول از آن علوم تحصیلی و صنایع دانسته می‌شده و همان طوری که اگرست کنت در قرن نوزدهم میلادی بصراحت بیان کرده است، فلسفه به مرحله ماقبل علم تعلق داشته، با اینکه چند قدم از مرحله ربانی جلوتر بوده است. از گفته ساده لوحانه اگرست کنت آیا باید استنباط کرد که علم و فلسفه ذاتاً با هم متباین‌اند و اولی عین تجدد و دومی – به همین سبب – عین تأخر و عقب افتادگی است؟ اگر چه جواب این سؤال به نحو قطعی در این نوشته داده نمی‌شود، ولی در عوض جنبه‌های مختلف آن در افکار و آثار متفکران قرن هیجدهم، گزارش و مورد بررسی قرار می‌گیرد. اما به هر ترتیب بهتر است از ابتدا فراموش نکنیم که انسان نه فقط با الفاظ فکر می‌کند، بلکه متأسفانه گاهی بسهولت به قدرت و سلطه سحرگونه آنها تن درمی‌دهد و سخت تحت تأثیر قرار می‌گیرد؛ چه بسا که ما به جای فکر فقط الفاظ تلقین شده را در ذهن خود تداومی و طوطی‌وار تکرار می‌کنیم، بدون اینکه در صحت و سقم آنها واقعاً به تأمل و تفکر پرداخته باشیم. مسلمات سطحی خواه ناخواه قدرتمنداند و تا زمانی که ذهن هنوز عادات متداول خود را نشکسته است

هرگز به ساحت فلسفه راه نخواهند یافت و در فلسفه، مشکل اصلی هم همین است. اعتیادات ذهنی قدرت خاصی دارند و گویی فقط توهمات است که موجب رضایت نفس مبتدی می‌شود، هرچند که این رضایت کاذب و فقط اثر تخیلی داشته باشد. شخصی که به تنبلی ذهنی رضایت می‌دهد، در واقع نقد را گرفته و نسیه را به باد نامساعد می‌سپارد و جان را به زعم خود از بلایای احتمالی مصون می‌دارد. آیا تنبلی ذهن را - به مانند خواب زمستانی در نزد بعضی از جانداران - باید نوعی انطباق با شرایط نامساعد محیط خارجی دانست؟ ولی در هر صورت محیط فرهنگی غیر از محیط طبیعی است و یکی از کمالات آن حاکمیت عقل و اراده است. فرهنگ به هر درجه‌ای از درجات که باشد انعکاسی از تجلیات روحی انسان است؛ انسان در محیط طبیعی دخل و تصرف می‌کند و از این رهگذر نه فقط امکانات یدی و عملی و هوش انتزاعی خود را به اثبات می‌رساند، بلکه افزون بر آن، قدرت مقاومت روحی و ابعاد ارادی خود را - که بمراتب از امیال و غرایز حیوانی فراتر می‌رود - مسلم می‌دارد. از این حیث شاید حتی با اندکی افراط‌گویی بتوان گفت که محیط فرهنگی، همان عمق فاهمه و صلابت اراده افراد، در مرحله‌ای از سیر تاریخی جامعه‌ای است که آنها در آن زندگانی می‌کنند. از این لحاظ ذهن هشیار نه فقط با الفاظ بلکه علی‌رغم بار معنایی متداول آنها، به تفکر می‌پردازد. البته تفکر بناچار تا حدودی هم فاصله‌گیری از اشیا و امور و توسل به آن مفاهیمی است که در سنت فلسفه‌های اسلامی و ایرانی، معقولات ثانویه نامیده می‌شوند. از این نظرگاه بناچار باید فراتر از میدان دید چشمان رفت تا با فرافکنی طرحهای ممکن مختلف، موجب توسعه و گسترش هرچه بیشتر افق ذهن شد. تفکر از این لحاظ عین تأمل در امکانات ناشناخته آتی تفکر است و انسان تا حدودی هم براساس اهداف و آرمانهای خود شناخته می‌شود؛ انسان با نگاهی که به آینده دارد شناخته می‌شود و این آینده الزاماً در چارچوب مفهوم سطحی‌شده «تجدد» نمی‌گنجد. با اطمینان می‌توان گفت که حتی علم نیز از طریق فلسفه است که خود را به نحو درونی بازسازی و نوسازی می‌نماید و متجدد می‌شود، و برخلاف نظر اگوست کنت، فلسفه نه گذشته علم، بلکه عین آینده آن است.



به منظور راهنمایی خوانندگان باید همچنین - همان طوری که قبلاً اشاره کردیم - تذکر داد که کل بحثهای این کتاب براساس محوریت مسئله رابطه احتمالی فلسفه با اصول حاکم بر عصر روشنگری تحریر و تنظیم شده است و طبیعی است که به افکار منورالفکران آن عصر و به

معنایی که از فلسفه افاده می‌کرده‌اند توجه شده و در درجهٔ اول نحوهٔ استفادهٔ خاص آنها از فلسفه مورد نظر بوده است؛ چه در گزارشهایی که آنها از تحولات علمی و صنعتی و اجتماعی و سیاسی زمانه داده‌اند و چه در موضع‌گیریهایشان که گرایش جدید فرهنگی را به عنوان حربهای در جهت اثبات نظر شخصی خود به کار برده‌اند. فراموش نمی‌توان کرد که بعضی از آنها حتی گاهی برای پرده‌پوشی از نیت پنهانی خود، به فلسفه متوسل شده‌اند. در هر صورت در اغلب موارد، مسائل کاملاً جنبهٔ جنجالی داشته است، مثلاً در مورد بعضی مقالات و مداخله‌های دایرةالمعارف بزرگ فرانسه، به جای اینکه واقعاً به ارزیابی دقیق علمی پرداخته شود و اعتبار نوشته‌ها براساس ضوابط معقول مورد بررسی قرار گیرد، به ایما و اشاره‌های سیاسی و به انتقادهای غیرمستقیم نیشدار پرداخته شده که همین امر چاپ و انتشار بعضی از مجلدات مجموعه را به تعویق انداخته است. در مواردی از این حوادث و رخدادها که احتمالاً گاهی با برنامه‌ریزی قبلی انجام می‌شده است، حداکثر استفاده را در ایجاد جؤ تشنج و اختلاف کرده‌اند و بیش از حد متداول جریانات را حساس و خطرناک جلوه داده‌اند، تا به حقانیت موضع خود مؤثرتر تأکید کنند.

البته ادعای این کتاب کوچک بر این نیست که به کل این جنبه‌ها، که بسیار هم متنوع هست، پرداخته باشد، بلکه بیشتر نظر به سرنوشت مقطعی فلسفه در جؤ حاکم بر آن عصر، بویژه در فرانسه، بوده است. در این کشور به سبب عدم تحول تدریجی و سالم سازمانهای حکومتی و اداری و قضائی و خودبزرگ‌بینیها و جاه‌طلبیهای سران و خاصه به علت وضع اقتصادی که برخلاف انگلستان مبتنی بر صنایع جدید نبوده، بلکه براساس کشاورزی سنتی و اخذ مالیاتهای غیراصولی تحمیلی تنظیم می‌شده و نیز اختلاف شدید طبقاتی و امتیازات درباریان و اهل کلیسای رومی و نفوذ فوق‌العادهٔ یسوعیان، صورت بسیار خاصی پیدا کرده و عملاً همان‌طوری که می‌دانیم در اواخر قرن به تحقق انقلاب سیاسی و اجتماعی منجر شده است. از این لحاظ نیز کتاب حاضر کم و کسریهای زیادی دارد و عملاً بیشتر به گمانه‌زنی در مورد ابعاد مسائل و شدت و ضعف رخدادهای فرهنگی توجه شده است، تا اینکه واقعاً جریانات صرف تاریخی تحلیل شود، با اینکه در جای‌جای نوشته به اهمیت آنها نیز تأکید فراوان شده است.

باید همچنین گفت که هر قسمتی از این کتاب را مطابق عنوان خاصی که دارد می‌توان به نحو مستقل مورد مطالعه قرار داد، با اینکه در کل، ترتیب زمانی و موضوعی مورد نظر بوده است؛

مثلاً کاملاً طبیعی و بجاست که شخص، اول با افکار ولتر آشنا شود و بعد در مورد ژان ژاک روسو مطلبی را بخواند. بعضی از مطالب مستقیماً از متن خود نویسندگان تلخیص شده، مانند مقدمه دالامبر برای دایرة المعارف بزرگ فرانسه و یا نامه‌های فلسفی - انگلیسی ولتر؛ ولی بیشتر از کتابهایی استفاده شده است که راجع به منوالفکران آن عصر بوده و یا در مورد افکار و موضوعهای رایج مورد توجه در آن عصر نوشته شده است و جز معدودی از متون فارسی، منابع اصلی تماماً به زبان فرانسه بوده و در تمام موارد، در انتهای هر قسمت فهرست آنها به نحو کامل آورده شده است. در کل با اینکه نظر اصلی معطوف به تهیه کتاب درسی نبوده، ولی اغلب بنا بر تخصص و عادت نگارنده، مطالب جنبه آموزشی پیدا کرده است و شاید ناخودآگاه تمایل بر این قرار گرفته که دانشجویان رشته فلسفه و یا جوانان علاقه‌مند به بحثهای فرهنگی به نحوی با این مطالب آشنا شوند و به همین دلیل در موارد زیادی نوشته حالت گزارش بسیار ساده‌ای را پیدا کرده که در حد آشنایی و شاید هم گاهی فقط به عنوان کسب اطلاعات عمومی قابل استفاده همگان می‌تواند باشد.

نکته دیگری که باز باید متذکر شویم، اینکه جای جای نوشته‌ها گاهی از شرح و گزارش عصر روشنگری غرب، به ایران آمده‌ایم و انعکاسی از مطالب را در چارچوب تاریخی ایران و فرهنگ سنتی ایرانی - اسلامی مورد تحقیق قرار داده‌ایم. مثلاً در مقاله «شهرت تاریخی ولتر در ایران» و یا «کانت در ایران» که البته به صورت مستقل قبلاً نیز چاپ شده، به نظر نگارنده تنظیم این مطالب در میان بحثهای مربوط به غرب و توجه به نظرگاه و جایگاه و موضع فکری خاص ایرانی - اعم از تاریخی و یا فلسفی - بر ارزش تحقیقی مطالب می‌افزاید و مطالعه و بررسی آنها را توجیه می‌کند. به هر ترتیب از ابتدای نوشته تا انتها، نگارنده فراموش نکرده است که خود در جایگاه بومی و ملی خاصی قرار دارد و بناچار باید از این نظرگاه به طرح مسائل و شناخت مطالب عصر روشنگری بپردازد. در هر صورت با وجود لزوم دقت در متعلق شناخت، اندکی نیز به سبک روش استعلایی کانت، باید هشیار بود و نسبت به امکانات محدود فاعل شناسا نباید دچار توهم شد و غفلت ورزید؛ یعنی با اینکه در مورد بحثها بیشتر از منابع خارجی استفاده شده، ولی ایستگاه جغرافیایی و تاریخی نگارنده نیز عمیقاً مطرح بوده است، اعم از اینکه چنین چیزی مورد پسند باشد یا نه!

در مورد آخرین قسمت کتاب یعنی «چند نکته در حاشیه بحثها» باز باید یادآور شد که نظر

بیشتر به موقعیت واقعی نگارنده و جو فرهنگی موجود و افکار و سلاقی رایج اهل قلم در شرایط «اینجا و اکنون» به معنای هگلی اصطلاح، بوده است. این قسمت آخر به هیچ وجه نتیجه نهایی کتاب نیست و به نحوی دنباله همین مقدمه است و همچنین علت اینکه مطالب و مسائل به نحو غیرمتصل و جدا از هم عنوان شده، باز همین است. با اینکه فقط در حاشیه بحثها به این نکات توجه شده ولی در عوض هیچگاه فراموش نشده است که گاهی حواشی، واجد مسائل ملموس تر و انضمامی تری از بحثهایی است که ظاهراً در متون اصلی و رسمی بدانها پرداخته می شود.

در این کتاب نگارنده نخواست است آفات و آسیبهای عصر روشنگری قرن هجدهم میلادی را مورد غفلت قرار دهد ولی در واقع نه فقط با تجدد مخالفت نکرده بلکه عندالزوم جنبه های مثبت عصر روشنگری را نیز متذکر شده است. از طرف دیگر مسلم است که هر نوع سطحی اندیشی و اکتفا به ظواهر و قبول ساده لوحانه آنچه در وهله اول چشمگیر می نماید، دور از تحقیق صادقانه فلسفی است؛ اگر دعوت به دقت و تأمل را از فلسفه سلب کنیم و اگر قرار باشد از طریق فلسفه عقل انسان را در حد پایین و ابتدایی نگه داریم و ذهن او را از تعمق و تفحص بیشتر وابدایم، دیگر چنین چیزی حتی به إلحاح فلسفه نامیده نخواهد شد.

به هر طریق امید است که این کتاب کنجکاری خوانندگان احتمالی را برانگیزد تا آنها خود مستقلاً درباره کل این مطالب به تحقیق و تفحص بپردازند و درباره مسائل - بدون شعار و عناد - به نتایج شخصی متقن برسند، حتی اگر نتایج مطالعات آنها مخالف مطالبی باشد که در اینجا آورده شده است. همین در واقع موجب خشنوی کامل نگارنده خواهد بود و او به نحوی پاداش و اجر خود را به سبب زحمت تحقیق و تحریر این نوشته دریافت خواهد کرد، زیرا هم و کوشش فلسفه جز ایجاد انگیزه برای تعمق بیشتر و تشخیص سطحی اندیشی و دوری از آن، چه چیز دیگری می تواند باشد!

در خاتمه لازم می دانم از جناب آقای دکتر قنبری، رئیس محترم مؤسسه انتشارات امیرکبیر، همین طور از مسئول دفتر ایشان آقای منصور وحیدی فر که در مورد چاپ کتاب حاضر از هیچ نوع مساعدت خودداری نکرده اند و نیز از آقای حامد مهراندیش که ویرایش فنی را به عهده داشته اند و از خانم فاطمه قاسمی که اصلاحات کامپیوتری و صفحه آرایی را انجام داده اند و همچنین از خانم طیبه اسماعیلی و آقای محمد حاج شریف که در تسریع چاپ این کتاب نقش مؤثری داشته اند، صمیمانه تشکر نمایم. والسلام.

کریم مجتهدی